

# هویت ملی در اشعار ملک الشعراء بهار

دکتر صدیقه سلیمانی  
دکتر یوسف، عالی عباس آباد

Sinanagar publishing

سینا

۱۳۹۵



|                      |                                                                          |
|----------------------|--------------------------------------------------------------------------|
| سرشنا:               | : سلیمانی، صدیقه، ۱۳۵۲-                                                  |
| عنوان و ناشر:        | : هویت ملی در اشعار ملک الشعراء بهار/ صدیقه سلیمانی، یوسف عالی عباس آباد |
| مشخصات نشر:          | : تهران: سینانگار، ۱۳۹۵.                                                 |
| مشخصات ظاهری:        | : ۲۵:ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.                                                 |
| شابک:                | : ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۴-۱۱                                                        |
| وضعیت فهرست‌نویسی:   | : پایا                                                                   |
| یادداشت:             | : ۱۰۲.                                                                   |
| موضوع:               | : بهار، محمدتقی، ۱۳۶۵-۱۳۳۰. نقد و تفسیر                                  |
| موضوع:               | : شعر فارسی - قرن ۱۱ - تاریخ و نقد                                       |
| موضوع:               | : Persian poetry - 20 <sup>th</sup> century - history and criticism      |
| موضوع:               | : ویژگیهای ملی ایرانی - ادبیات                                           |
| موضوع:               | : national characteristics, Iranian, in literature                       |
| شناسه افزوده:        | : عالی عباس آباد، یوسف، ۱۳۵۲-                                            |
| رده‌بندی کنگره:      | : ۱۳۹۵ ۹۸۵س/ PIR۷۹۶۹                                                     |
| رده‌بندی دیویی:      | : ۸۱۶/۶۲۰۹                                                               |
| شماره کتابشناسی ملی: | : ۴۴۸۶۹۳۰                                                                |



زینب سید



هویت ملی در اشعار ملک الشعراء بهار

مؤلف: دکتر صدیقه سلیمان: دکتر یوسف عالی عباس آباد

ویراستار: دکتر امیرحسین آرمان

تیراژ: ۱۰۰۰

چاپ اول: ۱۳۹۵

چاپ: نینوا

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۴-۲۹-۵



تهران، رسالت، خیابان فرجام، پلاک ۳۶، طبقه ۲

تلفن: ۷۷۱۱۶۸۱۳

## فهرست

|     |                                                       |
|-----|-------------------------------------------------------|
| ۷   | مقدمه (زندگانی و زمینه‌های شکل‌گیری شعر محمدتقی بهار) |
| ۱۵  | فصل اول: هویت دینی                                    |
| ۳۱  | فصل دوم: هویت اجتماعی                                 |
| ۶۱  | فصل سوم: هویت فرهنگی                                  |
| ۱۰۳ | کتابنامه                                              |

## زندگانی و زمینه‌های شکل‌گیرانه شعر محمدتقی بهار

میرزا محمدتقی بهار در شب دوازدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۰۴ هجری قمری برابر ۱۶ آبان ۱۲۶۵ شمسی و ۲۹ دسامبر ۱۸۸۶ میلادی در مشهد به دنیا آمد. پدر بهار، میرزا کاظم صبوی معاصر ناصرالدین شاه قاجار بود و از آن پادشاه عنوان «ملک‌الشعرایی» را گرفته بود. مادر بهار از یک خانواده تاجر از گرجستان و از نژاد سهراب و افراسیاب مسیحیان قفقاز بود که از جنگ‌های روس و ایران به وسیله عباس میرزا نائب‌السلطنه به اسارت به ایران آمده‌اند.

بهار از ۷ سالگی شعر را شروع کرد. ده‌ساله بود که همراه پدر و مادر و خواهر شش‌ساله و برادر دوازده‌ساله به سفر کریلا و نجف رفت.

محمدتقی، ادبیات فارسی را در سن ۱۰ سالگی در نزد پدرش آموخت و ریاضیات و منطق را نزد میرزا عبدالرحمان شیرازی که از مشاهیر مدرسان مشهد بود فراگرفت. چند سال برای تکمیل معلومات ادبی فارسی و عربی از حضور مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب پیشاوری و صیدعلی‌خان درگزی استفاده کرد. پس از آنکه پدر خانواده و صاحب شغل دولتی و منصب ملک‌الشعرایی شد، بیشتر از پیش در تحصیل علوم مختلف کوشش کرد. عربی را با آنکه یک‌دوره کامل خوانده بود از نو آغاز کرد. در واقع زبان عربی و مطبوعات مصری کلیدی بودند که درهای علوم و دانش جدید مغرب زمین را بر روی او باز کردند.

بهار تا ۱۸ سالگی تحت نظر پدر دانشمند و اهل علم در شعر و ادب و مسائل مطالعاتی در شعر گفتن و سنجیدن ذوق و قریحه سرشار نشان می‌داد؛ اما پدرش خوشش نمی‌آمد پسرش شاعر بشود و بیشتر مایل بود که محمدتقی تاجر پولداری بار

باید و این معنی را مکرر می‌گفت و پای آن می‌ایستاد. او در ۱۸ سالگی بهار در سال ۱۳۲۲ قمری وفات کرد.

عنوان ملک‌الشعرایی پس از فوت پدرش به محمدتقی داده شد. پس از فوت پدرش، در قصیده‌غزایی در روز سلام عید میلاد در آستان امام رضا (ع)، عنوان ملک‌الشعرایی آستانه رضوی را نیز دریافت کرد.

پس از مرگ پدرش طوری در شعرگفتن مهارت داشت که جز معدودی از استادان آن را باور نمی‌کردند و می‌گفتند بهار شعرهای پدرش را ازیر کرده و به نام پدرش می‌خواند. پس از این اظهار نظرها او را به طور بسیار سخت مورد آزمایش قرار دادند. شاعر، در برابر ایشان ثابت شد.

محمدتقی در سالگی، در سال ۱۳۲۴ قمری وارد نهضت مشروطیت شد. وسایل کسب‌الحاش و حیات خانواده خود را در خطر انداخته، در صف اول آزادی‌خواهان وارد شد. او عضویت «انجمن سعادت» مشهد که از جوانان باحزارت و مطلع تشکیل یافته بود درآه. در این انجمن، شخصیت ادبی بهار ظاهر شد و آثار وطنی خود را در معرض افکار قرار داد. در روزی سال ۱۳۲۵ قمری، بهار با حزارت تمام برای ترویج افکار آزادی‌خواهی فعالیت می‌کرد. مقالات و اشعار او در تمام روزنامه‌ها منتشر می‌گردید.

در سال ۱۳۲۸ به عضویت حزب دمکرات ایران که از سران حزب به شمار می‌رفت درآمد و روزنامه «نوبهار» را دایر کرد. در همان سال نیز عضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شد. لیدر حزب دمکرات ایران حیدرخان عمادعلی بود که بهار با او ملاقات کرد.

در روزنامه خود مقالات تند برخلاف مداخله و فشار روس‌ها در سیاست ایران منتشر کرد. این مقالات تند، باعث شد که روزنامه توقیف و بهار از مشهد به تهران تبعید شود. پس از «نوبهار» روزنامه‌ای با نام «تازه‌بهار» تأسیس کرد و مجاهدات خود را در مخالفت سیاست مداخله روس در ایران ادامه داد.

در سال ۱۳۳۱ از تهران دوباره به مشهد برگشت و محیط را برای فعالیت سیاسی و حزبی نامساعد دید و به اصلاح جامعه پرداخت. در حدود یکسال مقالاتی دربارهٔ حجاب، تعدد زوجات و خرافات‌های موجود که جزو دین به شمار می‌رفت پرداخت. در سال ۱۳۳۲ از ناحیهٔ درج و کلات سرخس به وکالت دورهٔ سوم مجلس ملی انتخاب شد و روزنامهٔ بهار از طرف قنصل‌خانه‌های روس و انگلیس که هردو در جنگ شرکت داشتند توقیف شد. بهار از راه روسیه، به تهران عزیمت کرد. به محض ورود به تهران خواست روزنامهٔ نو بهار را منتشر کند؛ اما اعتبارنامهٔ او به جرم استشهادهای محضات آخوندی در مجلس، در مخالفت افتاد و بعد از شش ماه قبول شد. نو بهار در تهران دایر شد و در هیجان‌های ملی مؤثر افتاد؛ ولی بار دیگر توقیف شد.

در برخورد با وی با قوای روس و عضویت در کمیتهٔ دفاع ملی، دستش شکست و با این شکست حتی از تهران به بنجورد خراسان تبعید شد. در همان هنگام به وسیلهٔ قوای روس به او بر دادند که سپهدار اعظم تنکابنی، رئیس‌الوزراء وقت، مداخلهٔ روس‌ها را در امور سیاسی ایران قبول کرده است. پس از شش ماه، بهار از تبعید بازگشت. برای تشکیل و تقویت حزب مکررات به فعالیت پرداخت و در کمیتهٔ مرکزی حزب به مدت دو سال انتخاب شد. روزنامهٔ که بنا بود مجلس برای انقراض قاجاریه، رأی بدهد، واعظ قزوینی، مدیر روزنامهٔ تصنیف قزوینی که مشابهت فراوانی با ملک‌الشعراء داشت به جای او به وسیلهٔ تروریست‌ها که در اطراف مجلس بودند به طرز فجیعی کشته شد.

در سال ۱۳۰۸ به مدت یک‌ماه در حبس مجرد تهران به سر برد و در زندان چند قصیده و غزل سیاسی شبوا سرود. در سال ۱۳۱۱-۱۳۱۲ شمسی به مدت ۵ ماه در تهران در حبس بود و یک‌سال نیز با خانوادهٔ خود به اصفهان تبعید گردید. مدت این حبس معلوم نشد. حکومت به او اجازهٔ ملاقات و معاشرت آزاد را با مردم نداد. در این ایام، در مجلهٔ «باختر» یکی از بهترین مقاله‌های تحقیقی خود را دربارهٔ فردوسی نوشت و به چاپ رساند که در نوع خود بی‌نظیر بود. بالاخره شاه، بهار را بخشید و بنا به فشار دوستان خود قصیده‌ای در تعریف رضاشاه سرود که تا اندازه‌ای موجب

خشنودی شاه شد و اجازه برگشت به تهران را داد مشروط به اینکه در کارهای سیاسی دخالت نکند و به کارهای علمی و فرهنگی بپردازد. در سال ۱۳۱۳ به تهران بازگشت. شغل رسمی بهار، استاد کرسی سبک‌شناسی در دانشکده ادبیات تهران بود. از سال ۱۳۱۶ دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی را برای دانشجویان تدریس می‌کرد و سه‌جلد کتاب «سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی»، محصول همین دوره از زندگانی است.

بهار از دیرزمان مسلول و غلیل‌مزاج بود. در سال ۱۳۲۷ رهسپار اروپا شد. در

بهار

«آریه سویی» مقیم شد. در مدت توقف، دخترش پروانه که چهارمین فرزندش بود، همراه او بود و کارش مراقبت می‌کرد. ساعت ۸ صبح روز شنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۰ جان خود را از دست داد و در آرامگاه ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

ملک‌الشعراء با زنی به نام «دابه صفدری قاجار ازدواج کرد. پس از ازدواج، اسمش از سودابه به بهار تغییر داده شد. او زنی بلندقد و دارای چشمان مشک‌ی و پوست تیره بود که شاهزادگی را از پدر و مادرش به ارث برده بود. بهار از این ازدواج، شش فرزند با نام‌های ملک‌هوشنگ، ماه‌نیک، ملک‌دخت، پروانه، مهرداد و چهارزاد داشته است.

بر مزار ملک‌الشعراء بهار، بنای کوچکی احداث کرده‌اند. در این بنا این دوبیتی را نوشتند:

عمری گذراندیم به کام دگران      مادر تشویر زینت در خواب  
گران  
القصه وطن را به دوچشم نگران      رفتیم و سپردیم به  
هنگامه گران

مهرداد بهار درباره پدرش می‌نویسد: «پدرم مردی بلندبالا، لاغر و عصبی بود. از او لبخند و گاهی خنده‌ای کوتاه و ملایم دیده بودم؛ ولی هرگز به یاد ندارم که او را در حال خنده‌ای از بن دل دیده باشم. اگر به خشم می‌آمد فریاد برمی‌آورد و وحشت و

ترس خانه را فرامی گرفت، او انسانی عمیقاً شاد نبود؛ اما خشن هم نبود و بی محبت هم نبود و حتی گاهی به لطافت بهار بود ... پدرم می توانست مردی شیرین گفتار باشد، نکته‌هایی شیرین برای گفتن داشت؛ اما وای به شبی که او به علنی ناراحت و عصبی بود. آن شب هریک از ما به بهانه‌ای فرار می کرد. در این زمان بود که من در طی یک تابستان با داستان‌های شاهنامه آشنا شدم و گاهی بعد از ظهرها نزد پدر، در زیرزمین خانه‌مان شاهنامه می خواندم. «بهار، ۱۳۶۳: ۹۲-۹۸»

از استاد بهار آثاری نیز به جا مانده است که عبارتند از: دیوان اشعار، سبک‌شناسی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، داستان نیرنگ سیاه، قبر امام رضا (ع)، ... تصنیف‌های بهار عبارتند از: تاریخ سیستان با مقدمه، مجمل‌التواریخ و القصص، جوامع‌التواریخ و لوازم‌التوریات، ترجمه تاریخ طبری.

بهار از سیرانی بهار بنا به مقتضیات زمان خود عکس‌العمل نشان داد. هر مسئله‌ای که به دین سیاسی - اجتماعی - فرهنگی در کشور اتفاق می افتاد در شعر و فکر او بازتاب می شد. اگر از جنبه جامعه‌شناسی، تمام دیوان او خوانده شود می شود به دوره خاصی از تاریخ ایران، سرگذشت سیاسی - اجتماعی کشور و وضعیت مردم در آن روزگار پی برد. درباره شعر بهار و جایگاه او در ادبیات و جامعه ایرانی، محققان درجه اول کشورمان تحقیقات ارزشمندی انجام داده‌اند و تمام نقیصات ضعف و قوت شاعری او را درآورده‌اند. دکتر شفیع کدکنی درباره او معتقد است: «بهار شاعری است که راستی به عنوان «ستایشگر آزادی» است و برگزیده به آفاق اقران در مجموعه استعدادهای موفق و از چندین رشته از کارهای ادبی، یکنانه روزگار بهار یکی از پرفروغ‌ترین شعله‌های قصیده‌سرایی در طول تاریخ ادبی ماست و بی‌شک یکی از قرن ششم بدین سوی چکامه‌سرایی به عظمت او نداشته‌ایم ... من معتقدم که شعر بهار و ایرج از روزگار عرضه شدن تا امروز همه نسل‌ها را تسخیر کرده است و در آینده نیز بیش و کم حضور و استمرار خود را در حافظه نسل‌های مختلف حفظ خواهد کرد ... شعر بهار در مرکز مشروطیت قرار دارد و تمایز او از اقرانش (ادیب پیشاوری، ادیب‌الممالک، دهخدا، سیدالشرف، عارف، عشقی، ایرج) در این است که پس از دوره

مشروطیت نیز ادامه یافته و قریب سه دهه دیگر را نیز شامل است، یعنی تمام دوره بیست ساله رضاشاه و نزدیک به یک دهه پس از سقوط او و این سال، بهترین سال‌های شاعری اوست و از نوادر حوادث تاریخ شعر فارسی در قرن اخیر (و شاید در تمام قرون) اینکه شعر بهار تا آخرین روزهای حیاتش همواره در اوج زندگی و پیوند با نبض‌های جامعه بوده و هرگز به ابتذال و سستی و تکرار که از ویژگی‌های دیگران در سنین کهولت و پیری است گرفتار نشده است؛ حال آنکه غالب معاصران پس از یک دوره کوتاه شهرت، کارشان به ابتذال عجیبی می‌گشت و هیچ کدامشان حاضر نیستند به این حقیقت را بپذیرند و اصرار دارند که آن روزها آن نوع شعر ضرورت داشت و این روزها این نوع شعر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، «شعر بهار»، من زبان وطن خویشم ...، ۴۰، ۳۳ - ۳۴)

او درباره سیاست و انحطاط آن با شعر و نثر بهار می‌نویسد: «این وسوسه سیاسی بودن و تمایل به «م شک آلود و شراب زهرآگین سیاست»، «بی‌آنکه در ذات او» شورش‌پژوهی و جان‌جگر و جسارت یک‌رجل سیاسی از نوع بهار باشد بلای اصلی او بوده است. بهار در طول متجاوز از نیم قرن حضور ادبی و سیاسی‌اش در عرصه تاریخ معاصر ایران، همواره در اوج و خیزش و زندگانی‌اش متلاطم. چندان که به گفته خودش:

در عرصه گیر و دار آزادی فردا به تن درشت خفتانم

و با این همه هیچ‌گاه دست از آرزوی بهروزی ایران برنداشت و می‌گفت:

برخیزم و زندگی ز سر گیرم وین رنج تن زنده نگیرم

و در همین نقطه است که بهار، بهار می‌شود، یعنی بزرگ‌ترین تجربه سرای چندین قرن اخیر و یکی از سه چهار قصیده‌سرای بزرگ تاریخ هزار و یکصد ساله شعر دری ... بهار با اینکه مظهر کلاسیسیم شناخته می‌شود با همه تعمقی که در گذشته دارد نگاهش به سوی آینده است:

دوران جوانمسردي و آزادی و رادی

بادید شود چون شود این

ملک برومند

ور زنده شود مردم و ورزیده شود خاک از کسوه گشاید ره و بر رود نهد

بند

بر کار شود مردم دانشور پرکار نابود شود این گره

لافتن رند

ور زان که نهانم من و آن روز بینم این چاهم بماناد و بدین

طرفه پساوند

(همان: ۲۶۱-۲۶۳).

دکتر پورنامداریان درباره شعر او گفته است: «از مجموعه نظریات بهار می‌توان چنین نتیجه گرفت، که هیجانات عاطفی مقدم بر اندیشه و معنی عمومی والا، مقدم بر اندیشه و اندیشه مقدم بر صورت شعر است. پس شاعر ابتدا تحت تأثیر انگیزه‌های خارجی، دچار احساسات و عاطف می‌شود پس از آن می‌اندیشد و افکار عالی و عمومی را در ذهن می‌آورد و پس آن را در قالب و صورت بیان می‌کند.» (پورنامداریان، ۱۳۷۸، همان‌نگی صورت و معنی در شعر بهار، من زبان وطن خویشم ... ۲۷۷).

ذبیح‌الله صفا نوشته است: «استاد فقید ما، یار، بی‌تردید بزرگ‌ترین گویندگان پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبی ایران است. او نه تنها شاعری زبان‌آور و بلنداندیشه؛ بلکه در همان حال، محقق بزرگ و نویسنده‌ای فعال و استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر و پرارزش بود. فعالیت ممتد وی که از نیمه سال‌های جوانی آغاز شد نزدیک به نیم قرن امتداد داشت و در تمام این مدت طریقه و نتایج بسیار سودمند همراه بود. او مسلماً یکی از ارکان تکامل و تحول صوری و معنوی نظم و تناسل در دوران معاصر است. اهمیت وی در شعر بیشتر در آن است که: اولاً، بیان به شیخ پیشینیان را به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن خود به کار برد و از این جهت سرآمد همه گویندگان دوره بازگشت شد؛ ثانیاً از زبان متداول پارسی و مفردات و عبارات و اصطلاحات آن برای تکامل زبان ادبی قدیم و به کارانداختن آن در حوایج روز استفاده کرد و آنها را به نحوی بسیار مطلوب در سخن خود گنجاناد؛ ثالثاً از حدود

فشرده و تنگ موضوعات قدیم در شعر بیرون آمد و آن را وسیله‌ای برای بیان مقاصد گوناگون و موضوعات مبتکر جدید قرار داد و اندیشه‌های مختلف فلسفی و اجتماعی و سیاسی خود را آزادانه در آن گنجانده؛ رابعاً با اطلاع و آفری که در زبان پارسی و با معرفتی که به ادبیات پیش از اسلام داشت به خلق ترکیبات جدید و با وارد کردن بسیاری از لغات متروک لهجه‌های کهن و احیای آنها در آثار خود توفیق یافت و از این راه به غنی کردن زبان پارسی یاری فراوان کرد.» (صفا، ۱۳۴۰، ج ۳، ۳۲۷-۳۲۸)

بهار با نهادن شعر در خدمت صلح و آزادی و عدالت و افکار تازه، ثابت کرد که در قالب‌های کهن نیز می‌توان اندیشه‌های نو و مسائل امروز را بیان کرد و دوران شعر سنتی، برخلاف ادعای متعصبان، به هیچ وجه سپری نشده است و این شاخه بارور ادبیات پارسی همواره می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. (رک، اتحاد، ۱۳۷۸: ۱۲۶)